

بسم الله الرحمن الرحيم

بررسی مسأله در جایی که قطع به حکم در موضوع حکم مماثل اخذ شود

بحث در این مسأله است که آیا قطع به حکم در موضوع حکم مماثل با آن حکم اخذ می‌شود یا نه؟ اگر مولا بخواهد بگوید اذا قطعت بوجوب الصلاة تجب عليك الصلاة که «تجب عليك الصلاة» حکمی است مثل آن حکمی که قطع به آن در موضوع اخذ شده است. یعنی ما دو حکم داریم، اما حکم دوم مثل برای حکم اول است. مرحوم آخوند فرمودند: همانطوری که اجتماع ضدین محال است، اجتماع مثلین هم محال است. همان اشکالی که در بحث اجتماع ضدین بر مرحوم آخوند داشتیم، در اینجا هم مطرح است؛ یعنی در امور اعتباریه نباید مسأله‌ی ضدین یا مسأله مثلین مطرح شود. استحاله اجتماع ضدین یا اجتماع مثلین، در امور واقعی و حقیقیه است؛ اما در امور اعتباریه، از این نظر اشکالی وجود ندارد.

در مورد اجتماع ضدین، گفتیم در امور اعتباریه، اگر قطع به حکمی در موضوع ضد آن حکم اخذ شود، از نظر اجتماع ضدین اشکالی را ایجاد نمی‌کند، اما از نظر تکلیف به محال برای ما مشکل درست می‌شود؛ امر به محال، يك تالی فاسد دیگری غیر از مسأله اجتماع ضدین است. حال، در ما نحن فیه، که می‌گوییم چون از امور اعتباری است، اجتماع مثلین اشکالی ندارد، و شارع و معتبر می‌تواند دو چیزی که مثل یکدیگر هستند را نسبت به موضوعی اعتبار کند، آیا تالی فاسدی دارد یا خیر؟

باید گفت: اگر مقصود از مثلین در اینجا این باشد که هر کدام از این دو حکم، خودش يك داعی مستقلی باشد، این نمی‌شود؛ وقتی حکم اول داعی و باعثیت دارد نسبت به متعلق دیگر، برای باعثیت حکم دوم مجالی باقی نمی‌ماند و مستلزم لغویت است؛ هر چند که مولا می‌تواند حکم دوم را به عنوان تأکید حکم اول بیان کند. به عبارت دیگر، اگر بازگشت اجتماع مثلین به مسأله تأکید باشد و بگوییم حکم دوم، حکم اول را تأکید می‌کند، هیچ اشکالی ندارد و مانعی هم نیست؛ اما اگر به مسأله تأکید و تأکید بر نگردد و دو حکم مستقل مماثل در عرض یکدیگر باشند، بطوری که هر کدام مستقلاً عنوان باعثیت و تحریک را بخواهند داشته باشند، اشکال دارد؛ چرا که مستلزم لغویت است.

برای این که حکم دوم بخواهد به عنوان تأکید برای حکم اول باشد، در شریعت شواهدی وجود دارد؛ شاهد اول این است که طبق مبنای مشهور، اگر کسی نذر کند واجبی را انجام بدهد، اینجا مشهور می‌گویند آن واجب خودش حکم دارد و يك حکم دیگر وجوبی هم در اینجا می‌آید؛ در نتیجه، يك فعل واحد دارای دو حکم وجوب مماثل است، اما چون حکم دوم عنوان تأکید برای حکم اول را دارد، مانعی ندارد. به این صورت که خود واجب به تنهایی حکم وجوب به آن تعلق گرفته است و این وجوب به تنهایی باعثیت و محرکیت دارد؛ حکم دوم - یعنی وجوب وفای به نذر - هم می‌آید آن وجوب اول را تأکید می‌کند.

شاهد دوم در باب عام و خاص من وجه است؛ اگر مولا در یک دلیل بگوید «اکرم العالم»، در دلیل دوم هم بگوید «اکرم الهاشمی»، در اینجا دو وجوب داریم، اگر يك نفر هم عالم باشد و هم هاشمی، حکم وجوب در مورد این شخص تأکید پیدا می‌کند. بنابراین، نتیجه این شد که مرحوم آخوند می‌فرماید اجتماع مثلین محال است؛ ولی ما عرض کردیم که اجتماع مثلین در

اعتباریات اشکالی ندارد؛ اما باید ببینیم که آیا تالی فاسدی دارد یا نه؟ اگر مستلزم لغویت باشد، باید بگوییم درست نیست و از آمر حکیم لغو صادر نمی‌شود؛ اما اگر وجوب دوم به عنوان تأکید برای وجوب اول باشد، دیگر اشکال و مانعی ندارد و مستلزم لغویت هم نیست.

فرق بین اجتماع مثلین و اجتماع ضدین

در برخی از کلمات بزرگان، این تعبیر وجود دارد که بین اجتماع مثلین و اجتماع ضدین فرق است؛ و آن این که در اجتماع مثلین، این دو حکم ناشی از دو مصلحت است؛ اما در اجتماع ضدین، حکم وجوبی ناشی از مصلحت و حکم تحریمی ناشی از مفسده است. فرموده‌اند: درباب اجتماع ضدین، اجتماع مصلحت و مفسده در يك فعل واحد می‌شود که ممکن نیست؛ نمی‌شود بگوییم يك فعل واحد، هم دارای مصلحت لزومیه است و هم دارای مفسده لزومیه؛ اما اجتماع مصلحتین ملزمتین در فعل واحد ممکن است و اشکالی ندارد. یعنی می‌شود که فعلی از يك جهت دارای مصلحت ملزمه باشد و اگر خود این جهت به تنهایی باشد، کافی است برای این که به حد وجوب برسد؛ از يك جهت دیگر هم دارای مصلحت لزومیه باشد که اگر آن جهت دوم هم به تنهایی موجود باشد، خودش برای وجوب کافی است.

سپس نتیجه گرفته‌اند که در اجتماع مثلین، دو مصلحت هست، اما این دو مصلحت منشأ برای يك اراده اکیده می‌شود؛ و در اینجا دو اراده مستقلة درکار نیست. به عنوان مثال، فرض کنید صلاة از جهت این که معراجیت دارد، دارای مصلحت ملزمه است؛ از نظر این که تنهی عن الفحشاء و المنکر هم هست، مصلحت لزومیه دارد؛ لیکن این دو مصلحت موجب تعدد اراده نمی‌شود؛ نمی‌گوییم که مولا در اینجا دو اراده‌ی مستقلة نسبت به صلاة دارد، بلکه این دو مصلحت، موجب يك اراده اکیده می‌شود. ولی در باب اجتماع ضدین، نمی‌توانیم بگوییم فعل واحد هم دارای مصلحت لزومیه است و هم دارای مفسده لزومیه می‌باشد؛ لذا، تعبیری که در کلمات برخی از بزرگان وجود دارد، این تعبیر است که مقصود از عدم اجتماع مثلین، «عدم اجتماعهما بحدهما مع وجودهما بواقعهما» است؛ یعنی واقع مثلین موجود است. واقعشان این است که هر دو - یعنی دو مصلحت لزومیه - در اینجا هست، اما این دو مصلحت لزومیه، دو اراده ایجاد نمی‌کند که به حدهما يك اراده مستقلة است. لیکن وقتی می‌گوییم اجتماع ضدین محال است، مراد عدم اجتماع به واقعهماست. پس، گفته‌اند: فرق میان اجتماع مثلین و اجتماع ضدین این است که در اجتماع مثلین به واقعهما باقی هستند، اما به حدهما باقی نیست؛ اما در اجتماع ضدین، نه به واقعهما و نه به حدهما نیست.

اشکال بر کلام فوق

این بیان به نظر ما بیان تامی نیست؛ ما اصل این که يك فعلی دارای دو مصلحت لزومیه باشد را می‌پذیریم، اما اینکه در اجتماع ضدین يك فعل نتواند دارای مصلحت و مفسده ملزمتین باشد، این را نمی‌پذیریم. اگر بگوییم فعلی از یک جهت دارای مصلحت لزومیه است و از جهت دیگر دارای مفسده لزومیه است، به عبارت دیگر، اجتماع مصلحت و مفسده من جهتین در يك فعل واحد امکان دارد، همانطوری که در اجتماع مصلحتین هم من جهتین بود؛ وگرنه يك فعل را وقتی از جهت واحده در نظر بگیریم، یا مصلحت دارد و یا مفسده دارد؛ هرکدامش هم باشد، یکی به تنهایی بیشتر نیست. اگر بخواهیم بگوییم يك فعلی دارای دو مصلحت ملزمه است، باید دو جهت در آن باشد؛ صلاة من جهة المعراجية يك مصلحت ملزمه دارد و من جهة کونها ناهیه عن الفحشاء و المنکر يك مصلحت ملزمه دیگر دارد. لذا، اجتماع مصلحت و مفسده ملزمتین ممکن است و از این نظر، بین اجتماع مثلین و اجتماع ضدین فرقی نیست. تنها فرقی که در اینجا وجود دارد، این است که در اجتماع مثلین، امکان این که به تأکد بر

گردد، وجود دارد؛ یعنی وجوب دوم مؤکد برای وجوب اول باشد؛ وگرنه در همان اجتماع مثلین هم می‌گوییم دو حکم در عرض یکدیگر مستقلاً بخواهند داعویت داشته باشند، ممکن نیست؛ اگر حکم اول داعویت دارد، دیگر مجالی برای حکم دوم نیست؛ تحصیل حاصل می‌شود و محال است. بنابراین، فرقی که برای اجتماع ضدین و مثلین ذکر کرده‌اند، به نظر فرق درستی نیست.

کلام مرحوم آخوند

بعد از اینکه مرحوم آخوند این فروض را در کفایه بیان فرمودند، از این سه مورد، يك استثنایی می‌کنند و می‌فرمایند: نعم، امکان دارد مولا قطع به يك مرتبه از مراتب حکم را در موضوع مرتبه دیگری از همان حکم قرار بدهد؛ یعنی اگر این دو حکم از نظر مرتبه مختلف شدند، تمام این سه صورت ممکن است. مولا می‌تواند قطع به يك مرتبه از حکم را در موضوع مرتبه دیگری از همان حکم قرار بدهد، یا قطع به مرتبه‌ای از حکم را در موضوع مرتبه دیگری از حکم مضادش قرار بدهد و یا در موضوع دیگری از حکم مماثل آن قرار بدهد. می‌فرمایند: اگر مولا بفرماید **اذا قطعت بوجوب انشائی صلاة فتجب عليك الصلاة بوجوب الفعلی**، در اینجا قطع به وجوب صلاة در مرتبه انشائی را موضوع قرار داده برای وجوب صلاة فعلی. آخوند می‌فرمایند: این مطلب ممکن است و هیچ یک از اشکال دور و اجتماع ضدین و اجتماع مثلین لازم نمی‌آید. مرحوم آخوند همین يك جمله را فرموده‌اند و رد شدند.

تحقیق مطلب

اینجا چند نکته مهم برای تحقیق مطلب وجود دارد که من رئوسش را عرض می‌کنم. **نکته اول** این است که آیا این بیان مرحوم آخوند فقط روی مسلك خود آخوند در باب حکم درست است؟ - (مرحوم آخوند در باب حکم قائل است به این که حکم چهار مرتبه دارد: 1) اقتضاء 2) انشاء 3) فعلیت 4) تنجّز؛ اما مسلك مرحوم نائینی و مرحوم اصفهانی و مرحوم آقای خوئی و امام **رضوان الله تعالی علیهم اجمعین** این است که حکم دو مرحله بیشتر ندارد)، یا این که طبق مسلك این بزرگان نیز بیان مرحوم آخوند درست است؟ این يك مطلب که باید آن را تحقیق کنیم؛ اینجا هم کلمات مرحوم اصفهانی را باید در حاشیه کفایه ببینید و هم کلمات امام را و هم کلمات مرحوم آقای خوئی را. **نکته دوم** این است که آیا خارجاً بین مرحله انشاء و فعلیت - هرچند که به حسب واقع بین اینها جدایی باشد - انفکاک ممکن است؟ قد یقال به اینکه نه، خارجاً هرچا انشاء باشد، فعلیت هم هست؛ در مقام تصویر و تصور، می‌توانیم يك مرتبه انشاء درست کنیم و يك مرتبه فعلیت، اما در خارج هرچا انشاء باشد، فعلیت هم هست. آیا این بیان، بیان درستی است یا این که نه خارجاً هم بین مرحله انشاء و فعلیت جدائی و انفکاک ممکن است؟. این دو بحث مهم را باید تحقیق کنیم که ان شاء الله ادامه‌اش را فردا عرض می‌کنیم.